

مقاله



اقتصاد توسعه: از تحلیل‌های کلاسیکی تا انتقادی

نویسنده: سوزان ان. انگل
مترجم: عباد تیموری

مجموعه ترجمه‌های توسعه (۵)

عنوان فارسی مقاله: اقتصاد توسعه: از تحلیل‌های کلاسیکی تا انتقادی

عنوان انگلیسی مقاله: Development economics: from ...

نویسنده مقاله: سوزان این. انگل

منبع: The International Studies Encyclopedia Volume II, 2010

مترجم مقاله: عباد تیموری

تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۹۷

ناشر: پویش فکری توسعه (انتشار دیجیتال)

شماره مسلسل: ۹۷-۱۱

<http://www.pooyeshfekri.com> Email: pooyeshfekri@gmail.com

انتشار همه یا بخشی از این متن در سایر رسانه‌ها با ذکر منبع (پویش فکری توسعه) بلامانع است.

اقتصاد توسعه: از تحلیل‌های کلاسیکی تا انتقادی^۱

۱. مقدمه

هنگامی که در دهه ۱۹۵۰، اقتصاد توسعه به عنوان زیر شاخه‌ای از علم اقتصاد ظهور کرد، دغدغه و مسئله اصلی آن، مانند بخش عمده‌ی نظریه‌های اقتصادی، درک این موضوع بود (و همچنان هست) که اقتصاد دولت‌های ملی^۲ چگونه رشد کرده و گسترش یافته است (Szentos 2005). این بدان معناست که اقتصاد توسعه به موضوعات ذیل توجه داشته است: یافتن منشأ و انواع گسترش اقتصادی که از طریق افزایش تولید ناخالص داخلی (GDP) سنجیده می‌شوند؛ نقش نهاده‌های متفاوت در تولید (سرمایه، نیروی کار و زمین)؛ اثر رشد در بخش‌های مختلف اقتصاد (کشاورزی، صنعت و خدمات)؛ و تأحی نقش دولت. اینها موضوعات اصلی موردنظر اقتصاد توسعه کلاسیک و نئوکلاسیک است. در مقابل، بخش اعظم اقتصاد توسعه رادیکال به روی دیگر سکه توجه می‌کند - چگونه می‌توان رفاه مردمان و ساکنان این سیاره را بهبود بخشید. هرچند بخش اعظم اقتصاد توسعه در سبک مارکسیستی و نئومارکسیستی نیز در نهایت بر درآمد ملی تمرکز می‌کند. با این حال، آنچه در اینجا دیده می‌شود دو رویکرد اساساً متفاوت به این مسئله هسته‌ای است که «توسعه» دقیقاً به چه معناست. این موضوع مبنای کاوش ایده‌های کلیدی رویکردهای کلاسیک، نئوکلاسیک، نئومارکسیست و انتقادی به اقتصاد توسعه است.

۱. این نوشتار ترجمه‌ای است از مقاله زیر:

Engel, S. N. (2010). Development economics: from classical to critical analysis. In R. A. Denemark (Eds.), *The International Studies Encyclopedia Volume II* (pp. 874-892). West Sussex: Blackwell Publishing.

2. nation-state

در بخش‌های بعدی این سنت‌ها را به طور کلی بر مبنای توالی زمانی بررسی می‌کنیم. این امر به ما امکان برقراری ارتباط بین نظریه‌ها و راهکارهای توسعه را می‌دهد و مشخص می‌کند انتقادات از سنت‌های موجود و ایده‌های نو چگونه در مرکز گفتمان اقتصاد توسعه قرار گرفته‌اند. ابتدا با معرفی مختصری از سه سنت جریان اصلی اقتصاد که بیشترین تأثیر را بر توسعه داشته‌اند - یعنی کلاسیک، نئوکلاسیک و کینزین - آغاز می‌کنیم، زیرا فهم ایده‌های کلیدی این سنت‌ها برای فهم صحیح پیشرفت اقتصاد توسعه مهم است. سپس در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود که این سنت‌ها چگونه در اقتصاد توسعه دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نمایان شدند. اقتصاد توسعه نئومارکسیستی نیز به عنوان یک سنت اصلی و تأثیرگذار بر نظریه و راهکار توسعه بررسی می‌شود. در دهه ۱۹۷۰ شاخه جدیدی از نئوکلاسیک - یعنی نئولیبرالیسم - ظهور کرد و بر نظریه و راهکار توسعه‌ی معاصر تأثیر عمده‌ای گذاشت، هرچند در اوایل دهه ۱۹۹۰ این مکتب نیز به چالش کشیده شد. در پایان به این مسئله بازمی‌گردیم که توسعه دقیقاً به چه مناسبت و چگونه این سؤال اساسی، چارچوب موضوع اقتصاد توسعه را مشخص می‌کند.

۲. معرفی سنت‌های علم اقتصاد: کلاسیک، نئوکلاسیک و کینزین

۲-۱. اقتصاد کلاسیک

ثروت ملل^۱ آدام اسمیت^۲ (۱۷۷۶) نخستین نوشته اقتصادی کلاسیک به زبان انگلیسی بود و همان‌گونه که اسمیت در صفحه اول آن می‌گوید، وی در حال بررسی این موضوع بود که چرا برخی ملت‌ها خیلی مولد شدند و بقیه چنین نشدند. به عبارت دیگر، وی می‌گوید چرا آن ملت‌ها توسعه یافتند. اسمیت اساساً توسعه اقتصادی را چنین می‌بیند: «فرآیندی که در یک محیط فیزیکی، نهادی و اجتماعی خاص نقش می‌بندد و محدود می‌شود. به‌طور مشخص‌تر، اسمیت توسعه اقتصادی را چنین تصور می‌کند: پرشدن از نظر جمعیت

1. Wealth of Nations

2. Adam Smith

و سرمایه فیزیکی (موجودی) یک محدوده فضایی (کشور) که دارای برخورداری^۱ (موهبت) معینی از منابع طبیعی است و توسط قوانین و نهادها از درون شکل گرفته و از بیرون محدود می‌شود» (Arrighi 2007). اسمیت و دیگر اقتصاددانان کلاسیک فرض می‌کردند که این ترکیب سرمایه و مالکیت خصوصی، عملکرد آزادانه - یا «دست نامریی»^۲ بازار و نیروی کار انسانی است که منبع رشد اقتصادی است. کلاسیک‌ها مباحث مجادله آمیزتری را نیز مطرح نمودند. آنها ادعا کردند که این نظام، با استثنائات معدودی، کارترین نظام برای تخصیص و توزیع منابع در جامعه و علاوه بر این یک نظام منصفانه است.

یکی از دیرپاترین نوآوری‌های علمی اقتصاد کلاسیک، جایگاه ویژه‌ای است که این سنت برای تأثیر تجارت بر ارتقای توسعه قائل است. این اعتقاد به تجارت ناشی از اندیشه‌های اسمیت در مورد مزایای تخصص و پیامد مبادله آن کالاهایی است که موجب «منافع ناشی از تجارت» می‌شوند و همچنین ناشی از قانون مزیت نسبی^۳ دیوید ریکاردو^۴ است. شایان توجه است که در آغاز، التزام اقتصاددانان کلاسیک به تجارت آزاد به اندازه‌ی اقتصاددانان نئوکلاسیک یا نئولیبرال امروزی سفت و سخت نبود. اقتصاددانان کلاسیک همچنین دریافتند که تجارت در بستر برخی کنترل‌های دولت بر جابه‌جایی سرمایه اتفاق می‌افتد، و این امر ضروری است.

به هر حال، تمرکز اسمیت بر تخصص این بود که هرکس چیزهایی می‌سازد که در ساختن آنها بهترین است و چیزهایی را مبادله می‌کند که دیگران در ساختن آنها بهتر هستند. از این رو، تجارت بین الملل صرفاً بسط تجارت درون یک دولت ملی است. نظریه مزیت نسبی ریکاردو این نظریه را بسط داد به اینکه کشورها باید چه چیزی را تولید و مبادله کنند. نظریه مزیت نسبی بیان می‌کند که کشورها باید در تولید کالاها و خدماتی

-
1. endowment
 2. invisible hand
 3. comparative advantage
 4. David Ricardo

تخصص داشته باشند که در تولید آنها - برحسب هزینه‌های نسبی تولید - یا بیشترین مزیت یا کمترین عدم‌مزیت را دارند. مزیت می‌تواند به دو شکل باشد. نخست مزیت مطلق، یعنی هر یک از دو کشور حتماً در تولید یک محصول و به تبع تجارت آن بهتر هستند. ایده دوم و پیچیده‌تر، تجارت در شرایط مزیت نسبی در تولید است. در اینجا ریکاردو استدلال می‌کند که مبادله باید بین کشورهای صورت بگیرد که هزینه فرصت‌های متفاوتی دارند. هزینه فرصت تولید یک کالا یا خدمت، هزینه‌ای است که برحسب کالای دیگری که در نتیجه نمی‌تواند تولید شود، اندازه‌گیری می‌شود. ایده این است که هر کشور در حوزه‌هایی که پایین‌ترین هزینه‌های فرصت را دارد تخصص می‌یابد و از این‌رو تولید و کارایی جهانی حداکثر می‌شود. مثال ریکاردو این بود که پرتغال نسبت به انگلستان نیروی کار کمتری را برای تولید شراب و پارچه استفاده می‌کند، اما این کشور بیشترین مزیت را در شراب دارد، از این‌رو باید بر تولید شراب تمرکز کرده و آن را با پارچه انگلستان مبادله کند (Ricardo 1821). این دیدگاه برای کشورهایی که لزوماً تولیدکنندگانی با کمترین هزینه نیستند، این منطق را فراهم می‌آورد که گونه‌ای از کالاها و خدمات را تولید و مبادله کنند.

ایده‌های ریکاردو معمولاً به شکل مدل ایستای ساده دو کشور، دو کالا و با فرض نیروی کار به عنوان تنها متغیر ارائه می‌شود. دو اقتصاددان سوئدی به نام‌های الی هکشر و برتیل اولین^۱ مدلی را بسط دادند که تفاوت در برخورداری از عوامل مختلف، یعنی تأثیر عرضه زمین، نیروی کار و سرمایه در مبادله بین‌المللی را در نظر می‌گیرد. مدل نئوکلاسیکی عامل - برخورداری^۲ هکشر - اولین (HO)، با این فرض که همه کشورها به امکانات فناوری یکسانی برای تولید دسترسی دارند، تفاوت‌ها در بهره‌وری نیروی کار بین ملت‌ها را در نظر نمی‌گیرد (Todaro 1985). از این‌رو، اساس تجارت در نظریه HO، بهره‌وری نسبی نیست بلکه تفاوت میان برخورداری از عوامل است. این تمرکز بر برخورداری از عوامل منجر به این ایده شد که تجارت بین‌الملل منتج به برابری قیمت‌ها

1. Eli Hecksher and Bertil Olin

2. factor-endowment model

در سراسر جهان و افزایش قیمت نسبی فراوان‌ترین منابع هر کشور خواهد شد. پیامد این نظریه از منظر جهانی این بود که قیمت سرمایه از شمال و قیمت نیروی کار از جنوب افزایش می‌یابد (Dunkley 2004). این برابری قیمت عامل، به‌وضوح، از نظر آزمون تجربی شکست خورده است، به این معنا که این اتفاق رخ نداده است. در عمل، سرمایه ارزشمندتر و نیروی کار کمتر ارزشمند شده است. با این حال، تجارت آزاد همچنان در هسته مسیر کلاسیکی و نئوکلاسیکی توسعه باقی مانده است.

ایده‌های اسمیت و ریکاردو همراه با عقاید توماس رابرت مالتوس^۱ مبنای یکی از سه نظریه اصلی رشد در اقتصاد را فراهم کرد - نظریه رشد کلاسیک که بر انباشت سرمایه، تولید، پیشرفت فناوریانه، تقسیم کار و رشد جمعیت تأکید داشت.

۲-۲. اقتصاد نئوکلاسیک

اقتصاد نئوکلاسیک در اوایل دهه ۱۸۷۰ شکل گرفت، هنگامی که جان بیتس کلارک^۲، اصول کلیدی اقتصاد نئوکلاسیک را چنین مشخص کرد: «مالکیت خصوصی، آزادی فردی، محدودیت فعالیت دولت به آن عرصه‌هایی که آدام اسمیت آن را مناسب دانسته بود، تحرک سرمایه و نیروی کار با توجه به انگیزه مزد و پاداش متنوع، و در نهایت میل فرد برای برآورده کردن خواسته‌های عینی معین» (Roll 1973). وی همچنین توانست اصول کلیدی اقتصاد کلاسیک را خلاصه کند. به‌هر حال، اقتصاد نئوکلاسیک به‌وضوح یک گسست از اصول کلاسیک بود، چون با رویکرد فردگرایانه‌تری به جامعه می‌پردازد و پیامد آن تأکید بر مصرف، تقاضا و مطلوبیت (توده‌های افراد) بود که جایگزین تأکیدات اقتصاد کلاسیک بر تولید، عرضه و هزینه‌ها شد (Roll 1973).

این شکل کاربردی از فردگرایی جدید، رویکردی روان‌شناختی و ذهنی به ارزش، به نام «مطلوبیت»، بود که جایگزین نظریه ارزش نیروی کار کلاسیک شد. رویکرد مطلوبیت ادعا کرد که با یک برآورد ذهنی قابل شمارش از مطلوبیت می‌توان ارزش را

1. Thomas Robert Malthus

2. John Bates Clark

تعیین کرد. این تمرکز بر مطلوبیت همراه با «انقلاب نهایی»^۱ منجر شد که اقتصاد بر اندازه‌گیری تغییرات کوچک در مقادیر اقتصادی متمرکز شود. در ابتدا قانون بازده‌های نزولی گوسن^۲ و نظریه مطلوبیت نهایی - که معیار «تغییر در شرایط ذهنی ناشی از کاهش یا افزایش کالاها» (Roll 1973) را ارائه می‌دهد - برنامه پژوهشی اقتصاد نئوکلاسیک را شکل دادند. از این‌رو، تمرکز بر یافتن مطلوبیت بهینه از طریق بررسی افزایش نهایی مصرف بود.

دیگر عنصر کلیدی برنامه پژوهشی نئوکلاسیک، تمرکز آن بر تعادل بود - جایی که عرضه و تقاضا برابر می‌شوند؛ این امر در سطح افراد، بازارها و سطح اجتماعی کل رخ می‌دهد. با در نظر گرفتن اصل فردگرایی در نئوکلاسیک، می‌توان نتیجه گرفت که تعادل عمومی مجموع تعادل‌های فردی است. این تمرکز بر روی تعادل پیوند قوی‌ای با نظریات لئون والراس^۳ داشت، اما راه‌حل والراس برای مشکل تعادل مبتنی بر کار ژان بابتیست سی^۴ و به‌ویژه قانون سی بود. قانون سی بیان می‌کند که عرضه، تقاضای خود را ایجاد می‌کند، بنابراین هیچ مازاد یا کمبود عرضه‌ای در محصولات وجود ندارد. والراس با بررسی تعادل عمومی بیان می‌کند که هر تقاضا یا تمایل به خرید یک کالا (خدمت) در یک قیمت خاص، مستلزم صرف نظر کردن از پول برای این منظور است؛ بنابراین هنگامی که مصرف‌کنندگان تقاضایی را برآورده می‌سازند به فرد دیگری به ارزشی برابر با آن تقاضا، پول عرضه می‌کنند. هر تقاضای برآورده شده، در حقیقت، عرضه نیز هست. در نتیجه، در سطح کل، مجموع کل تقاضا در سطح قیمت تعادلی عمومی برابر با مجموع کل عرضه است. این نقطه‌ی تعادل عمومی است (Gee 1991). مدل‌های تعادل عمومی قابل محاسبه در اقتصاد توسعه بسیار تأثیرگذار بوده‌اند، لذا آگاهی از مفروضات آنها مهم است. این مفروضات عبارتند از: افراد گیرنده قیمت هستند که این امر متضمن بازارهای

-
1. marginal revolution
 2. Gossen's Law on diminishing returns
 3. Léon Walras
 4. Jean-Baptiste Say

محصول کاملاً رقابتی است؛ تمام بنگاه‌ها نرخ سود «عادی» یکسانی بدست می‌آورند که مستلزم بازارهای عوامل تولید کاملاً رقابتی است؛ و ورود به بازار آزاد است.

۲-۳. اقتصاد کینزی

در سال ۱۹۳۶، در حالی که یاد و خاطره‌ی رکود بزرگ هنوز خیلی تازه بود، جان مینارد کینز^۱ شاهکار خود یعنی نظریه عمومی^۲ را منتشر کرد که در آن علاوه بر انتقادات زیاد از اقتصاد نئوکلاسیک، چارچوب دیگری را برای تحلیل روابط اقتصادی سرمایه‌داری لیبرال ارائه کرد (Keynes 1973, Love 1991). نکته اصلی انتقاد کینز این بود که اقتصادهای سرمایه‌داری همواره به برابری بین عرضه و تقاضا یعنی تعادل یا، در هر حال، تعادلی که اشتغال کامل را فراهم می‌آورد، دست نخواهند یافت. در تحلیل کینز، دلیل این امر کمبود تقاضا در این نظام اقتصادی است (Love 1991). پیامد سیاستی کلیدی تحلیل کینز این بود که دولت می‌تواند و باید در اقتصاد دخالت کند تا تقاضا را بالا برده و در نتیجه منجر به اشتغال کامل شود. بنابراین انقلاب کینزی در حقیقت یک حیوان دو سر بود - «... نخست، انقلاب نظری در تجزیه و تحلیل اقتصادی؛ و دوم، انقلاب عملی در سیاست‌های دولتی» (Meade 1975).

نظریه عمومی با اقتصاد نئوکلاسیک آن زمان در تقابل بود، زیرا به صورت یک ابزار نظری برای درک مسائل اقتصادی و اجتماعی عمل می‌کرد (Roll 1973). نظریه عمومی نقد جامعی از اقتصاد نئوکلاسیک ارائه کرد و جایگزینی را فراهم آورد که در سنت سرمایه‌داری لیبرال باقی ماند، درحالی‌که تعهد خود به بازارها و مالکیت خصوصی را حفظ کرد. نقد کینز به هدف نجات سرمایه‌داری لیبرال (و اقتصاد به عنوان یک رشته علمی) از گرایش به بحران و احتمال وقوع انقلاب کمونیستی و عملکرد بهتر این نظام نوشته شد نه برای اینکه جانشین آن شود (Hunt 2002, Robinson 1978). این دلیل منطقی به اقتصاد کینزی ظرفیت تفسیرهای نظری و سیاست‌گرایی متنوعی داد که

-
1. John Maynard Keynes
 2. The General Theory

طیفی از تفسیرهای بازارگرایی نسبتاً محافظه‌کار تا دیدگاه‌های مداخله‌گرا و دولت رفاه را در بر می‌گیرد.

در پایان جنگ جهانی دوم، اقتصاد کینزی نظریه اقتصادی مسلط در غرب بود و به جهان درحال توسعه نیز نفوذ کرد. موفقیت ظاهری برنامه‌ریزی مرکزی شوروی در دهه ۱۹۳۰ نیز علاقه به تمرکز قدرت اقتصادی در دولت مرکزی^۱ را در جهان درحال توسعه تشدید کرد. در میان مستعمره‌زدایی سریع در جهان سوم، توسعه و استقلال به عنوان دوروی یک‌سکه دیده می‌شدند (Rapley 2002). مطالعه توسعه رایج شد و در این دوره بود که اقتصاد توسعه تبدیل به یک رشته دانشگاهی شد. همان‌گونه که جان ریپلی خاطر نشان می‌سازد «در دهه ۱۹۴۰، اقتصاد کینزی راه خود را به مسیر نظریه‌پردازان توسعه باز کرد. اقتصاددانان در جهان سوم نظریه عمومی را با شوق فراوان مطالعه کردند. بسیاری از آنها در دانشگاه‌های جهان اول آموزش دیدند، درجایی که اقتصاد کینزی در اواخر دهه ۱۹۴۰ برجسته شده بود» (Rapley 2002). از این‌رو، در سال‌های پس از جنگ، تفکر توسعه واقعاً یک تفکر چپ یا راست نبود، درعوض توافق گسترده‌ای وجود داشت که باید مداخله دولت در اقتصاد بیشتر از پیش باشد (Rapley 2002). همچنین خوش‌بینی زیادی وجود داشت که درحال حاضر سیاست‌گذاران ابزارها و اهرم‌های مناسب برای تسهیل رشد اقتصادی را در اختیار دارند، و جهان درحال توسعه به‌زودی عقب‌ماندگی خود را جبران خواهد کرد. البته، جهان درحال توسعه به سرعت درحال رشد بود - بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۵، ۶۵ مستعمره سابق تبدیل به دولت‌های ملی مستقل شدند.

۲-۴. اقتصاد توسعه کلاسیک و رشد

از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اواسط دهه ۱۹۵۰، نظریه رشد در اقتصاد توسعه بسیار محبوب بود. مدل‌های اولیه، اساساً مدل‌هایی کلاسیک بودند که بر تغییر ساختاری تأکید داشتند و درعین حال با توجه به تأثیر اقتصاد کینزی، برخی دخالت‌های دولت را مجاز می‌دانستند. این مدل‌ها توسعه را به عنوان فرآیند تشکیل سرمایه می‌دیدند که عمدتاً محصول سطوح

سرمایه‌گذاری و پس‌انداز بود. علاقه به دو معمای خاص، کار اقتصاددانان توسعه اولیه را تحت تأثیر قرار داد: تأثیر برون‌زا^۱های مثبت فناوری، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بر توسعه؛ و ماهیت رابطه بین دستمزدهای مثبت و بیکاری در کشورهای درحال توسعه (Bardhan 1993).

درمورد این موضوع اخیر، آرتور لوئیس^۲ یکی از بهترین پژوهشگران بود و علی‌رغم اینکه علاقه‌مند به موضوعات ضداستعماری و حقوق نیروی کار بود، اما تأثیرات کلاسیکی قوی وی بر رشد متمرکز بود نه توزیع (Lewis 1954). در واقع، لوئیس مسئله فقر را عمدتاً به‌عنوان مشکل اشتغال از نو طرح‌ریزی کرد و این امر به موضوع قابل‌قبولی برای اقتصاددانان جریان اصلی تبدیل شد. وی ادعا کرد که اقتصادهای جهان سوم شامل دو بخش هستند: « (الف) یک بخش حداقل معیشت^۳ روستایی سنتی پرجمعیت که نرخ بهره‌وری نیروی کار در آن صفر است - شرایطی که به لوئیس امکان می‌دهد این نیروی کار را به صورت «مازاد» در نظر بگیرد ... و (ب) یک بخش صنعتی شهری مدرن با بهره‌وری بالا که نیروی کار روستایی به تدریج به این بخش انتقال می‌یابد» (Todaro 1985). لوئیس علاقه‌مند به این موضوع بود که نیروی کار چگونه به این بخش مدرن انتقال می‌یابد و چگونه اشتغال در آن افزایش می‌یابد. هردوی این موارد با افزایش تولید رخ می‌دهد. سرعت این افزایش ناشی از نرخ انباشت سرمایه در بخش مدرن است.

مدل لوئیس این فرض نئوکلاسیک که عرضه نیروی کار ثابت است (یا تغییر نمی‌کند) را کنار گذاشت اما فرض کرد که: بخش مدرن سودی بیشتر از دستمزدها را فراهم می‌آورد؛ تمام سودها دوباره سرمایه‌گذاری می‌شوند؛ دستمزدها در بخش مدرن ثابت هستند، و در سطح مشخصی بیشتر از دستمزد حداقل معیشت^۴ در بخش سنتی تعیین

-
1. externality
 2. Arthur Lewis
 3. subsistence
 4. subsistence wage

می‌شوند. در بخش سنتی تولید نهایی نیروی کار صفر است و این بدان معناست که خارج‌شدن نیروی کار از این بخش منجر به کاهش تولید روستایی نمی‌شود (Levitt 2005, Ros 2005, Todaro 1985). چون سرمایه‌داران سودها را دوباره سرمایه‌گذاری می‌کنند، تقاضای آنها برای نیروی کار افزایش می‌یابد ولی دستمزدها ثابت می‌مانند - فرض می‌شود این فرآیند تا جایی ادامه می‌یابد که کل «مازاد» نیروی کار روستایی جذب بخش مدرن می‌شود. تنها هنگامی که کل نیروی کار اضافی جذب شد، تولید نهایی نیروی کار روستایی بیشتر از صفر می‌شود و در نتیجه هزینه آن افزایش می‌یابد.

مسائل زیادی در مورد مدل لوئیس وجود دارد: نخست، این فرض که تمام سودها مجدداً سرمایه‌گذاری می‌شوند و نیروی کار در همان میزان سرمایه‌گذاری‌های قبلی جذب می‌شود، موجب می‌شود که فناوری‌های صرفه‌جویی‌کننده در نیروی کار یا انتقال سود به خارج از کشور یا به سرمایه‌گذاری‌های غیرمولد (مانند سفته‌بازی مالی) در نظر گرفته نشوند (Todaro 1985). دوم، تجربه کشورهای در حال توسعه از نظر وجود نیروی کار روستایی «مازاد» یا دستمزدهای واقعی روستایی ثابت با این مدل همخوانی نداشته است (Todaro 1985). سوم، این نظریه، همانند نظریه نوسازی^۱ برگرفته از تحلیل تجربه اروپای غربی بود، که تصور می‌شد برای دیگر کشورهای خارج از این حوزه و در زمان‌های دیگر قابل استفاده است. در نهایت، این نگاه بی‌رحمانه به بخش کشاورزی کاملاً مسئله‌ساز است. نظریه رشد لوئیس را می‌توان حامی برنامه‌های گرفتن مازاد از بخش کشاورزی و تأمین مالی توسعه صنعتی دانست و - همان‌گونه که اکنون مشهود است - تعداد زیادی از این برنامه‌ها هزینه بالایی برای انسان و محیط زیست داشتند. همچنین این نظریه، ظرفیت مولد کشاورزی را کمتر از حد برآورد کرد و کاربرد آن در جامعه‌ای که در آن در بخش کشاورزی کمبود سرمایه‌گذاری وجود دارد می‌تواند مسئله‌ساز باشد،

چنان‌که این امر به‌وضوح در بحران غذایی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ اثبات شد. کشاورزی در بسیاری از جوامع نقش اجتماعی و فرهنگی مهمی ایفا می‌کند. دیگر سهم علمی کلیدی اقتصاددانان توسعه کلاسیک اولیه، بحث در مورد نظریه قدیمی رشد «برون‌زا» بود. این نظریه بر بازده‌های نزولی سرمایه متمرکز بود - به این معنا که همچنان‌که کسب‌وکارها سرمایه بیشتری را سرمایه‌گذاری می‌کنند، هر واحد اضافی از سرمایه نسبت به واحد قبلی نرخ بازده کمتری خواهد داشت. اگرچه اقتصاددانان توسعه اولیه این نظریه را رد نمی‌کنند اما اثبات کردند که این نظریه همچنان جای بحث دارد. پل روزنشتاین - رودان^۱ استدلال کرد که در کشورهای توسعه‌یافته به دلیل منافع ناشی از مقیاس تولید داخلی و بین‌المللی، سرمایه موجب افزایش بازدهی نسبت به مقیاس می‌شود (Rosenstein-Rodan 1961, Ros 2005). بررسی راگنار نورکس^۲ (۱۹۵۳) نشان داد که هرچه سرمایه‌گذاری در یک مکان خاص بیشتر باشد این سرمایه‌گذاری سودآورتر خواهد بود، اما در بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه بازارها کوچکتر از آن هستند که سرمایه‌گذاری را جذب کنند. این امر به چرخه شوم بخش عرضه کمک می‌کند، جایی که درآمدهای پایین، ظرفیت پس‌انداز و از این‌رو بهره‌وری را محدود می‌کند. همان‌گونه که جیم روس^۳ خاطر نشان ساخت، با کنارهم قرارگرفتن بینش‌های روزنشتاین - رودان و نورکس با بینش‌های لوئیس یا، «بازدهی‌های فزاینده و نیروی‌کار انعطاف‌پذیر»، مدلی شکل گرفت که استدلال می‌کرد یک اقتصاد درحال‌توسعه «امکان دارد در دام فقری گرفتار شود که تنها با یک «فشار بزرگ»^۴ می‌توان بر آن غلبه کرد» (Ros 2005). به‌عقیده دیگر اقتصاددانان توسعه اولیه، پاسخ مناسب به این وضعیت حمایت از صنایع نوزاد بود. این دیدگاه به توسعه سیاست صنعتی‌شدن از طریق جایگزینی واردات^۵ (ISI) کمک کرد. این سیاست بخشی از وفاق

-
1. Paul Rosenstein-Rodan
 2. Ragnar Nurkse
 3. Jaime Ros
 4. big push
 5. Import Substitution Industrialization

گسترده در مورد راه دستیابی به توسعه بود که بلافاصله در دوره پس از جنگ جهانی دوم غالب شد. اقتصاد توسعه‌ی متأثر از مکتب کلاسیک، بر مکاتب ساختارگرا^۱ و نظریه وابستگی^۲ اقتصاد توسعه رادیکال - که بعداً بررسی می‌شوند - تأثیر گذاشت. به‌هرحال، در ادامه بار دیگر به بررسی ظهور اقتصاد نئوکلاسیک و تأثیر آن بر نظریه توسعه می‌پردازیم.

۳. اقتصاد توسعه نئومارکسیستی

شناخته‌شده‌ترین سنت‌های چپ‌گرایی اقتصاد توسعه، ساختارگرایی، نظریه وابستگی و نظریه نظام‌های جهانی^۳ است و این دو نظریه اخیر ریشه در اقتصاد سیاسی مارکسیستی دارند. مارکس نظریه خاصی راجع به توسعه نداشت بلکه در پی شناخت این موضوع بود که در توسعه‌ی سرمایه‌داری برای رسیدن به پیشرفت بیشتر نه‌تنها ظرفیت بهره‌وری قدرت نیروی کار بلکه گسترش آزادی انسان، چه چیزی مهم است. وی اقتصاد کلاسیک که نیروی انسانی را منشأ کلیدی ایجاد مازاد می‌داند، به عنوان مینا در نظر گرفت. در واقع «نظریه ارزش نیروی کار»^۴ مارکس نیروی کار را تنها منشأ ارزش می‌دانست. همچنین مارکس اولین اقتصاددان سیاسی بود که سعی کرد تحلیل کل‌نگرتری از نظام اقتصادی داشته باشد - مسیر مارکسی انباشت سرمایه به این موضوع می‌پردازد که سرمایه چگونه در اقتصاد سرمایه‌داری خود را بازتولید می‌کند. مارکس در تحلیل خود، نظام سرمایه‌داری را یک نظام هماهنگ خودمتعادل‌کننده^۵ که نتایج کارا و منصفانه ایجاد می‌کند، نمی‌بیند. در عوض، وی سرمایه‌داری را به دلیل نیاز به انباشت مداوم سرمایه، مستعد بحران و استثمار می‌بیند. این نظام استثمارگرانه بود، چون مستلزم مالکان ابزار

-
1. structuralist
 2. Dependency Theory
 3. World Systems Theory
 4. labor theory of value
 5. self-equilibrating

تولید - بورژوازی^۱ - بود که مازاد اقتصادی را از دست کسانی که فقط مالک نیروی کار خود بودند - پرولتاریا^۲ (طبقه کارگر) - بیرون می‌کشید.

نظریه‌های توسعه زیادی وجود دارد که مستقیماً از مارکس الهام گرفته‌اند، از جمله آن نظریه‌هایی که بر ضرورت پیروی از یک مسیر غیرسرمایه‌داری به توسعه تأکید دارند و همچنین نظریه‌های دیگری که به‌شدت مبتنی بر تحلیل لنین^۳ از امپریالیسم هستند. با این حال، این نظریه وابستگی نئومارکسیست بوده است که به‌راستی بیشترین تأثیر را در اقتصاد توسعه داشته است. برای درک نظریه وابستگی لازم است که با ساختارگرایی و تز پربیش - سینگر شروع کنیم.

۳-۱. ساختارگرایی و بعد از آن

مدت کوتاهی پس از جنگ جهانی دوم، راثول پربیش^۴ (۱۹۵۰) و هانس سینگر^۵ (۱۹۵۰) به‌طور جداگانه کارهایی را در مورد تجارت جهان اول - جهان سوم منتشر کردند و به نتایج مشابهی دست یافتند. پربیش دبیر اجرایی کمیته اقتصادی سازمان ملل متحد در حوزه آمریکای لاتین^۶ (ECLA) بود و کار وی - مانند بسیاری از نئومارکسیست‌ها و نظریه‌پردازانی که از نظریه وابستگی پیروی می‌کردند - بر درک و توضیح تجربه آمریکای لاتین متمرکز بود. سینگر نیز برای آژانس‌های سازمان ملل کار می‌کرد. همان‌گونه که ریپلی خاطر نشان می‌کند، توصیه آنها:

برای سال‌ها بر اندیشه توسعه تسلط داشت، {و} با عنوان تز پربیش - سینگر شناخته شد. به‌طور خلاصه، تز آنها این بود که با گذشت زمان کشورهای جهان سوم باید محصولات اولیه خود را بیشتر صادر کنند تا بتوانند سطح واردات خود از جهان اول را حفظ کنند. اگر این کشورها بخواهند واردات خود را افزایش دهند باید صادرات خود را

-
1. bourgeoisie
 2. proletariat
 3. Lenin
 4. Raúl Prebisch
 5. Hans Singer
 6. UN Economic Commission for Latin America

حتی بیشتر افزایش دهند. آنها این سندروم را رابطه مبادله کاهشی^۱ نامیدند (Rapley 2002).

استدلال این بود که صنعتی شدن موجب تمرکز سرمایه می‌شود و این امر فرصت‌ها برای تباری و از این‌رو حاشیه سودهای بالاتر را افزایش می‌دهد؛ اما این پدیده در بازارهای رقابتی محصولات اولیه رخ نمی‌دهد. این بدان معناست که قیمت‌ها در کشورهای صنعتی‌تر نسبت به کشورهای کمتر صنعتی، سریع‌تر افزایش می‌یابند. علاوه بر این، تقاضا برای محصولات اولیه - به ویژه کشاورزی - همراه با درآمد افزایش نمی‌یابد (یعنی، دارای کشش تقاضای درآمدی پایین هستند)، درحالی‌که تقاضا برای کالاهای صنعتی همراه با درآمد افزایش می‌یابد. استنباط این بود که اگر جهان سوم همچنان به محصولات اولیه متکی باشد، بیشتر در فقر فرو می‌رود. به نظر می‌آمد تنها راه برون رفت از این دام تغییر ساختار تولید اقتصادی است.

ساختارگرایی تحت تأثیر اقتصاد کینزی قرار داشت و دغدغه مشترک آنها بیکاری بود. با این حال، ساختارگرایی، ساختار سرمایه‌داری را مقصر بیکاری شدید می‌دانست و بیان کرد که مداخله اساسی بیشتری نسبت به مدیریت تقاضای کینزی لازم است تا تغییرات تسهیل شود (Martinussen 1997). ساختارگرایی الهام‌بخش اصلی همه مدل‌های موسوم به مرکز - پیرامون^۲ از جمله نظریه وابستگی و نظریه‌های نئومارکسیستی بود. نئومارکسیست‌ها تحلیل‌های خود را بر مبنای بینش‌های مارکس راجع به ماهیت استثمار سرمایه‌داری و تحلیل‌های لنین و دیگران در مورد امپریالیسم - که در پی نشان دادن این موضوع بودند که نظام امپریالی است که بحران‌های چرخه‌ای سرمایه‌داری در اروپا را به تأخیر انداخته یا خنثی کرده است - بنا کردند. پل باران^۳ (۱۹۵۷) یکی از اولین نئومارکسیست‌ها بود. وی استدلال کرد که سرمایه‌داری در جهان سوم متفاوت از جهان اول عمل می‌کند. درحالی‌که در جهان اول مازاد اقتصادی سرمایه‌داری دوباره

1. declining terms of trade

2. core-periphery

3. Paul Baran

سرمایه‌گذاری می‌شود و رشد و پویایی را به ارمغان می‌آورد، در جهان سوم مازاد اقتصادی توسط شرکت‌های چندملیتی به جهان اول انتقال می‌یابد یا توسط نخبگان محلی صرف مصرف تجملی می‌شود. در نتیجه اقتصادهای جهان سوم دچار رکود هستند و (یا) برای توسعه متکی به سرمایه‌گذاری خارجی هستند. از نظر باران، جهان اول در عمل مانع خروج جهان سوم از فقر می‌شود و نخبگان غرب‌زده در کشورهای درحال توسعه در اتحاد با مالکان بزرگ سنتی، کنترل را در دست می‌گیرند تا به‌جای تضمین سرمایه‌گذاری، خود را ثروتمندتر کنند (Rapley 2002).

باران به همراه پل سوییزی^۱ که در سال ۱۹۶۸ اصطلاح «سرمایه‌داری انحصاری»^۲ را رواج داد، استدلال کردند که اقتصاد جهانی تحت تسلط شرکت‌های چندملیتی بزرگی است که می‌توانند کشورهای جهان سوم را استثمار کنند (Baran and Sweezy 1968). آنها دریافتند که هدف نفوذ هواداران نظام سرمایه‌داری در کشورهای درحال توسعه ایجاد یک «سرمایه‌داری وابسته» بود که منجر به تضعیف تولید داخلی در رقابت با محصولات وارداتی و انتقال مازاد اقتصادی به غرب می‌شد. یک طبقه «وابسته»^۳ شکل گرفت - مجموعه‌ای از نخبگان تجاری که دست‌اندرکار تجارت بین‌الملل بودند نه تولید داخلی، و منافع آنها عمدتاً با شرکت‌های چندملیتی و کشورهای غربی همخوانی داشت. محصول طبقه وابسته و منافع سرمایه‌داران غربی، روابط خارجی مبتنی بر وابستگی اقتصادی بود و البته این تحول به ساختار-بندی روابط طبقات داخلی کمک کرد.

۳-۲. نظریه وابستگی و نظریه نظام‌های جهانی

آندره گوندر فرانک^۴ بنیان‌گذار مکتبی بود که گاهی مکتب وابستگی آمریکای لاتین نامیده می‌شود. فرانک (۱۹۶۷) به مطالعات روابط وابسته و استثمارگر در اقتصاد جهانی،

-
1. Paul Sweezy
 2. monopoly capitalism
 3. comprador
 4. Andre Gunder Frank

چشم‌انداز تاریخی بیشتری را بخشید؛ وی دریافت که توسعه و توسعه‌نیافتگی دو روی یک سکه هستند. وی معتقد بود که زنجیره‌ای از استثمار وجود دارد که از: دهقانانی که توسط زمین‌داران محلی استثمار می‌شوند - این زمین‌داران با عدم‌پرداخت ارزش واقعی محصولاتی که دهقانان تولید می‌کنند، مازاد اقتصادی را برای خود مصادره می‌کنند - از مالکان زمین به بازرگانان محلی، به نخبگان منطقه‌ای، نخبگان ملی و در نهایت سرمایه‌داران غربی ادامه دارد (Willis 2005). مدل فرانک پیوند بین بخش‌های مختلف ساختار اقتصاد را نشان می‌دهد، درحالی‌که دیگر پژوهشگران از دو بخش مجزا صحبت کرده‌اند - بخش سنتی و بخش مدرن. فرانک نشان می‌دهد که چگونه بخش سنتی به بخش مدرن مرتبط می‌شود. این پیوند لزوماً از راه‌هایی نیست که موجب توسعه بخش سنتی می‌شود، بلکه به گونه‌ای است که توسعه‌نیافتگی مداوم آن را تضمین می‌کند (Larrain 1989).

در سطحی گسترده‌تر، این تحلیل اساس تمایز قائل‌شدن فرانک بین کشورهای سرمایه‌داری «مرکز» و «پیرامون» نیز بود. کشور مرکز با تصاحب مازاد از پیرامون، خود را غنی می‌کند و موجب عرضه مواد خام ارزان و ایجاد بازار برای کالاهای صنعتی خود و ادامه توسعه‌نیافتگی پیرامون می‌شود. نظریه وابستگی اولیه هیچ دورنمایی از هر نوع صنعتی‌شدن نداشت - اگرچه تجربه ثابت کرد که این امر نادرست است. نسل‌های بعدی این نظریه، ادعا می‌کردند که صنعتی‌شدن محدود نشان‌دهنده‌ی پایان وابستگی نیست - این امر تنها در تعداد انگشت شماری از کشورها و جایی که نیازهای اصلی کشور مرکز قابل شناسایی بود، به‌ویژه دسترسی به نیروی کار ارزان و حفظ دسترسی به بازار، رخ می‌دهد. آنها استدلال می‌کردند که وابستگی در فقدان مداوم انتقال فناوری تولید نسل جدید یا ظرفیت‌های پژوهش و توسعه و، به علاوه، برگرداندن سود خارجی دائم به تخلیه ذخایر، مشهود است. یکی از نسخه‌های سیاستی حاصل از این نظریه، بازهم استراتژی‌های توسعه ملی خودمختار و خودکفایی بیشتر بود (Rapley 2002). این استدلال تا حدی پاسخی به این انتقاد بود که هرچند به نظر می‌رسد نظریه وابستگی به آمریکای لاتین ارتباط دارد، اما کاربرد آن در مقیاس جهانی با موفقیت بیره‌ای شرق

آسیا^۱ (تایوان، کره جنوبی، هونگ کونگ و سنگاپور) تضعیف می‌شود. تا اواسط دهه ۱۹۷۰، ببرها نشان دادند که امکان فرار از پیرامون و دستیابی به سطوح قابل توجهی از صنعتی شدن وجود دارد.

امانوئل والرشتاین^۲ با الهام از این انتقاد و نظریه وابستگی، نظریه‌ای که به نظریه نظام‌های جهانی (WST) شناخته شد را ارائه کرد. شاهکار وی، یعنی نظریه جهانی مدرن^۳، در سه جلد در سال‌های ۱۹۷۴، ۱۹۸۰ و ۱۹۸۹ انتشار یافت و بحث اصلی آن این بود که، در حقیقت، یک نظام جهانی واحد وجود دارد که در آن، اجزای مختلف نقش‌های فرعی را ایفا می‌کنند. والرشتاین در تلاش برای فراتر رفتن از دوگانگی ایستای مدل‌های نظریه وابستگی، سه گروه کلیدی را شناسایی کرد: مرکز، نیمه‌پیرامون و پیرامون و استدلال کرد که موقعیت کشورها در این دسته‌بندی ثابت نیست و می‌تواند طی زمان تغییر یابد. این یکی از ویژگی‌هایی است که WST را از تحلیل‌های مارکسیستی و نئومارکسیستی که برای ملتها یک مسیر توسعه خطی‌تر را در نظر می‌گیرند، متمایز می‌کند (Willis 2005). والرشتاین شرح می‌دهد که چگونه از طریق مؤلفه‌های گوناگون نظام جهانی سرمایه‌داری از جمله تقسیم بین‌المللی نیروی کار و همچنین به واسطه نظام سیاسی در هر دولت ملی، جریان مازاد اقتصادی از پیرامون به مرکز سازمان‌دهی می‌شود.

نقد رایج مارکسیست‌ها به نظریه وابستگی و WST این است که این نظریه‌ها در حقیقت مارکسیستی نیستند، زیرا تحلیل مبتنی بر دولت ملی روابط طبقاتی را در مرکز تحلیل خود قرار نمی‌دهند. این نقد نسبتاً درست است، اما این امر را نیز نشان می‌دهد که مارکسیست‌ها تمایل داشته‌اند برای جنبه‌های خاصی از روش‌شناسی و تحلیل مارکسیستی در پروژه اصلی‌تر رهایی‌بخش مارکسیست یعنی فهم، تبیین و به‌چالش کشیدن استثمار مردم تحت هر نظامی که رخ می‌دهد، امتیاز ویژه قائل شوند.

-
1. East Asian Tigers
 2. Emmanuel Wallerstein
 3. The Modern World-System

۳-۳. از نظریه تا راهکار: صنعتی‌شدن از طریق جایگزینی واردات و صنعتی‌شدن صادرات‌محور

ساخترگرایی، نظریه وابستگی و نظریه رشد کلاسیک تأثیرات عمده‌ای بر راهکارهای توسعه پس از جنگ داشتند. انتقادات و تجویزهای توسعه‌ای نئولیبرال پاسخی به آنها بود. باتوجه به بینش‌های نظریه‌های توسعه، دولت‌های تازه‌مستقل برای دستیابی به صنعتی‌شدن و رشد لزوماً سه گزینه را در نظر می‌گیرند: (۱) خودکفایی اقتصادی؛ (۲) دسترسی به سرمایه خارجی جهت ساخت بخش صنعتی؛ و (۳) استفاده از دولت برای انباشت منابع لازم. بیشتر کشورهای درحال توسعه ترکیبی از استراتژی‌های (۲) و (۳) را انتخاب کردند - این همان چیزی است که به استراتژی صنعتی‌شدن از طریق جایگزینی واردات^۱ شناخته شد (ISI) (Rapley 2002). ISI به عنوان راهی برای ایجاد رشد سریع و متکی به خود در نظر گرفته می‌شد که تنوع اقتصادی را گسترش می‌دهد و همزمان سرمایه خارجی را جذب می‌کند.

در دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰، ISI نسبتاً موفق بود به این معنا که معمولاً نرخ‌های رشد خوبی را ایجاد می‌کرد. در دهه ۱۹۶۰، انقلاب سبز^۲، که از آبیاری و فناوری برای بهبود بازده کشاورزی در برخی محصولات بهره می‌برد، منجر شد که بسیاری از کشورها از جمله هند از نظر مواد غذایی خودکفا شوند. دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ زمان رشد و شکوفایی در سراسر جهان بود، اما همانند اغلب موارد، اوضاع برای همیشه امیدوارکننده نمی‌ماند. ظرفیت اضافه که سوخت رشد بهره‌وری بود سرانجام به پایان رسید و رشد همزمان با افزایش درآمد کاهش یافت. نتیجه آن تورم بود. کاهش رشد بهره‌وری به‌ویژه بر ایالات متحده تأثیر گذاشت و به کسری عظیم ترازپرداخت‌ها که در سال ۱۹۷۱ منجر به کناره‌گذاشتن استاندارد طلا از سوی ایالات متحده شد، کمک کرد. شوک‌های نفتی که در سال ۱۹۷۳ آغاز شد مشکل را وخیم‌تر کرد - عصر تورم رکودی^۳ آغاز شده بود. دومین

1. Import Substitution Industrialization

2. Green Revolution

3. stagflation

شوگ نفتی در سال ۱۹۷۹ به ویژه به جهان سوم ضربه زد و به شدت باعث کاهش زیاد قیمت محصولات شد. در مبارزه جهان اول با تورم، نرخ‌های بهره تبدیل به اصلی‌ترین مکانیسم سیاستی شد، در عوض بالا رفتن نرخ‌های بهره منجر به بحران بدهی^۱ در سال ۱۹۸۲ شد.

اعتقاد به پارادایم توسعه‌گرایی برنامه‌ریزی دولتی تا حدودی کاهش یافت و نفوذ نئوکلاسیک دوباره افزایش یافت. توجه به بهرهای شرق آسیا جلب شد که همچنان به سطوح بالای رشد دست می‌یافتند. آنها با به‌کارگیری استراتژی‌های ISI شروع کرده بودند، اما این استراتژی را صرفاً به‌طور گزینشی به کار می‌گرفتند و اغلب شرایطی را اعمال می‌کردند که صنعتگران از حمایت دولتی بهره ببرند. علاوه بر این، از اوایل دهه ۱۹۷۰، این کشورها به سمت سیاست تشویق تولیدکنندگان به صادرات کالاهای قابل رقابت در سطح بین‌الملل حرکت کردند. این استراتژی به صنعتی‌شدن صادرات‌محور^۲ (EOI) معروف شد و مورد توجه اقتصادهای نئوکلاسیک و نئولیبرال قرار گرفت. آنها برای بی‌اعتبار کردن سیاست صنعتی‌شدن از طریق جایگزینی واردات، استراتژی EOI را در برابر آن قرار دادند. در حقیقت، گزینشگری ببرها برخی مؤلفه‌های استراتژی ISI به‌ویژه حفاظت از صنایع نوزاد را دنبال می‌کرد و استراتژی EOI آنها نسبت به آنچه از سوی اقتصاددانان نئوکلاسیک پذیرفته شده بود، مستلزم مداخله دولتی بیشتر بود. ویژگی‌ها و مشکلات اصلی هر دو استراتژی در کادر زیر ذکر شده است.

-
1. Debt Crisis
 2. Export Oriented Industrialization

صنعتی‌شدن صادرات محور	صنعتی‌شدن از طریق جایگزینی واردات
■ هدف: ایجاد درآمد و شغل از طریق تولید برای بازار بین‌الملل به وسیله تخصصی کردن مناطق و توسعه مزیت نسبی و اطمینان از رقابتی بودن محصولات در سطح بین‌الملل (Szirmai 2005).	■ هدف: افزایش تولید کالاهای صنعتی داخلی برای مصرف داخلی از طریق تغذیه بازار داخلی و کمک به تولیدکنندگان داخلی جهت رقابت با تولیدکنندگان خارجی که از فناوری بهتر، صرفه‌های ناشی از مقیاس، نیروی کار ماهر و ... بهره می‌برند.
■ ابزار: در نظریه، مبتنی بر مزیت نسبی مناطق، اما در راهکار مستلزم سیاست صنعتی با هدف قراردادن بخش‌های خاص و استفاده از ابزارهای سیاستی برای رواج جهت‌گیری صادرات مانند: پایین آوردن نرخ ارز؛ دسترسی ترجیحی به اعتبار؛ معافیت مالیاتی برای سرمایه‌گذاری جدید صادرات‌محور؛ بازپرداخت تعرفه‌های واردات بر نهاده‌های وارد شده مورد استفاده در تولیدات صادراتی؛ و کاهش استراتژیک حفاظت از صنایع داخلی.	■ ابزار: تعرفه‌ها، سهمیه‌ها و یا طرح‌های صدور مجوز برای محافظت از بازار داخلی؛ بالا بردن ارزش پول ملی جهت حفظ منابع ملی در داخل کشور؛ جهت‌دهی دولت به سرمایه‌گذاری خارجی در بخش‌های ویژه؛ الزام به اینکه سرمایه‌گذاران خارجی باید شرکای داخلی داشته باشند؛ و دسترسی انحصاری به ارز خارجی یا اعتبار برای بنگاه‌های داخلی.
■ پیشگامان: ببرهای شرق آسیا؛ هونگ کونگ، سنگاپور، کره جنوبی، تایوان	■ پیشگامان: آرژانتین، برزیل، شیلی، هند، مکزیک، ترکیه
■ مشکلات: به‌طور کلی استراتژی اولیه شامل سطحی از کنترل بر جابه‌جایی سرمایه بود که امروزه دشوار است؛ موفقیت‌های شرق آسیا در دورانی رخ داد که صادرات نسبت به امروزه سود بخش‌تر بود؛ این تردید وجود دارد که آیا بازار جهانی آن قدر بزرگ است که پاسخ‌گوی اقتصادهای بیشتری باشد که از مسیر صادرات پیروی کنند؛ و اینکه بحران مالی جهانی مشکلات مربوط به وابستگی به صادرات را آشکار کرده است.	■ مشکلات: در برخی موارد ساختار اقتصادها در جهت تولید صنعتی تغییر نیافت یا تنها بخش‌های کوچکی از اقتصاد تحت تأثیر قرار گرفت؛ فقدان رقابت منجر به مشکلات پایین بودن کیفیت، بهره‌وری پایین و فساد شد؛ ISI به آن اندازه که پیش‌بینی می‌شد شغل ایجاد نکرد؛ و به‌طور کلی توسعه روستایی را نادیده گرفت (Rapley 2002).

۴. از نئوکلاسیک به نئولیبرالیسم و بازگشت دوباره

بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد توسعه نئوکلاسیک به شدت تحت تأثیر نظریه نوسازی قرار گرفت - نوسازی نظریه‌ای تاریخی و جامعه‌شناختی است که بر مبنای لزوم انتقال جوامع «ساده»، سنتی یا توسعه‌نیافته به جوامع پیچیده و مدرن، به ایجاد جایگزینی برای توصیفات نئومارکسیستی از توسعه کمک کرد. با این حال، پژوهشگران توسعه نئوکلاسیکی نسبتاً سریع به شاخه‌های مختلفی تقسیم شدند و این تنوع رویکرد ارائه یک خلاصه ساده را مشکل می‌کند (Szentes 2005)، هرچند که این کار به آگاهی نسبت به اقتصاد توسعه کمک کرد (Bardhan 1993). با این حال، در دهه ۱۹۸۰، یک سنت توسعه‌ای جدید برگرفته از نئوکلاسیک ظهور کرد، که به شکل کلی نئولیبرالیسم یا برحسب تجویزهای بیشتر سیاست‌گرای آن، اجماع واشنگتن^۱ نامیده می‌شود.

نئولیبرال‌ها این فرض نئوکلاسیکی را در نظر می‌گیرند که افراد عقلانی هستند و مطلوبیت یا منافع خود را حداکثر می‌کنند و به همین دلیل منطقی است که اقتصادهای مولد، اقتصادهایی هستند که در آنها افراد بیشترین آزادی را در مشارکت در بازار و دریافت پاداش کامل این مشارکت را دارند (Rapley 2002). میلتون فریدمن^۲، بنیان‌گذار نئولیبرالیسم به همراه فردریش فون هایک^۳، تمرکز بر تقاضا، مصرف، مطلوبیت و رجحان برای سیاست پولی (به ویژه کنترل عرضه پول و نرخ‌های بهره) را به اقتصاد نئوکلاسیک افزودند تا چرخه‌های اقتصادی سیاست مالی (مکانیسم مرجع کینز) را مورد ملاحظه قرار دهند. این علاقه به سیاست پولی، مزیت مضافی برای به حداقل رساندن دخالت دولت در اقتصاد داشت. نظریه انتظارات عقلانی^۴، که نحوه پیش‌بینی اتفاقات آتی توسط مردم را مدل‌سازی می‌کند، با این استدلال که مردم به‌طور روزافزون جهت‌گیری سیاست‌های دولت را پیش‌بینی کرده و رفتار خود را تعدیل می‌کنند و از این‌رو تلاش‌های دولت برای

-
1. Washington Consensus
 2. Milton Friedman
 3. Friedrich von Hayek
 4. Rational expectations theory

تغییر سیاست را تضعیف می‌کنند، شواهد نئوکلاسیک علیه دولت را گسترش داد (Rapley 2002).

تشخیص نئولیبرال از مشکلات کشورهای درحال توسعه در حقیقت در دهه ۱۹۴۰ با کار پیترو توماس بائر آغاز شد (خلاصه شده در 1981 Bauer). وی مطالعاتی تجربی انجام داد که ظاهراً ثابت می‌کرد که فرضیه بازیگر عقلانی برای کشورهای درحال توسعه صحت دارد - تا آن زمان معمولاً تصور می‌شد که دهقانان، کشاورزان یا خرده مالکان همیشه تصمیمات «عقلانی» نمی‌گیرند و اغلب تصمیمات آنها به جای تفکر عقلانی ناشی از سنت، فرهنگ یا خرافات است. تی دبلیو شولتز^۱ (۱۹۶۵)، بر مبنای کار بائر، استدلال کرد که به دلیل سیاست‌های دولت که قیمت‌ها را تحریف می‌کند و بیشتر سود خود را برای تأمین توسعه صنعتی در نظر می‌گیرد، خرده مالکان سرمایه خود را صرف بهسازی زمین‌های خود نمی‌کنند. این نخستین استدلال‌های نئولیبرالی علیه مداخله دولت در اقتصادهای درحال توسعه بود، اما تا اواسط دهه ۱۹۶۰، موجی از مطالعات در مورد تأثیرات منفی ساختارهای انگیزه و قیمت‌ها، سیاست‌های نرخ ارز و سیستم حمایت از تولید داخلی بسیاری از کشورها بر «رفاه» اقتصادی کل وجود داشت (Rapley 2002). در دهه ۱۹۷۰، نئولیبرالیسم تبدیل به جریان اصلی در میان متخصصان توسعه شد و مطالعه ایان لیتل، تیبور سیتوفسکی و موریس اسکات^۲ (۱۹۷۰) برای این امر مهم بود. این مطالعه تجربه هفت کشور درحال توسعه در دوره پس از جنگ را مورد بررسی قرار داد و به این نتیجه رسید که پیامد ISI در کل منفی بود، عمدتاً به این دلیل که ISI در پی مزیت نسبی «طبیعی» کشورها نبود و همچنین ظرفیت بوروکراتیک برای هدایت موثر ISI محدود بود (Rapley 2002). این مطالعه دریافت که ISI نابرابری درآمد را افزایش داده است و توصیه کرد که دولت‌ها به جای آن سیاست EOI را در پیش بگیرند. گزارش سال ۱۹۷۰ در نتیجه‌گیری نسبتاً محتاط بود و یک برنامه تعدیل تدریجی را توصیه کرد (Little et al. 1970). اما همان‌گونه که ریپلی (۲۰۰۲) گزارش می‌دهد،

1. T.W. Schultz

2. Ian Little, Tibor Scitovsky and Maurice Scott

«اظهارات محکم‌تر نئوکلاسیک بعداً ارائه شدند، هنگامی که منتقدان اعتماد به نفس پیدا کردند و متقاعد شدند که یافته‌های آنها مکاتب توسعه قدیمی که در آن قدرت در دست دولت مرکزی بود را بی‌اعتبار کرده است». آنها همچنین توصیه به اجرای برنامه‌های آزادسازی^۱ سریع‌تر - یعنی رویکردهای «انفجار بزرگ»^۲ - را آغاز کردند.

به واسطه اقتصاد سیاسی جدید^۳ (NPE) یک تیر دیگر به کمان نئولیبرال اضافه شد. آنه کروگر^۴ (۱۹۷۴) پیشگام NPE بود. وی با مطالعه‌ی اثر سهمیه‌ها بر بنگاه‌ها، تز حداکثرسازی مطلوبیت عقلانی را برای سیاست به کار گرفت. کروگر با این قضیه شروع کرد که سهمیه‌ها، رانتهای اقتصادی خلق می‌کنند (درآمدهایی که به دلیل دسترسی به سهمیه‌ها اینجا می‌شوند نه تولید) و استدلال کرد که مدیران کارخانه با افزایش ظرفیت کارخانه‌های خود بدون توجه به ظرفیت بلااستفاده فعلی، بر دسترسی خود به این رانتهای می‌افزایند (Rapley 2002). آنها این کار را انجام می‌دهند تا از طریق فروش کالاهایی که تحت نظام سهمیه خریداری می‌شوند، و نه از طریق رشد در تولید واقعی، به سودهای سرشاری دست یابند. کروگر معتقد است که این ظرفیت برای به‌دست‌آوردن رانت از طریق فعالیت‌های غیرمولد باعث کاهش کارایی کلی کارخانه‌ها می‌شود، زیرا با افزایش اندازه کارخانه، هزینه‌های سربار کارخانه نیز افزایش می‌یابد. علاوه‌براین، نظام سهمیه ظاهراً فساد در صنعت و دولت را گسترش داد. جادیش باگواتی^۵ (۱۹۸۲) درمورد تأثیر آنچه وی «فعالیت‌های سودآور کاملاً غیرمولد» می‌نامید، به نتایج مشابهی دست یافت. این مطالعات با همیاری نئولیبرال‌ها رواج پیدا کرد، زیرا این مطالعات ظاهراً نشان می‌دادند که زیان‌های کارایی ناشی از حمایت تجاری، بالاتر از آن چیزی بود که مطالعات تجربی این دیدگاه توانسته بود نشان دهد. بنابراین این مطالعات استدلال نسبتاً ضعیف نئوکلاسیکی به نفع تجارت آزاد را تقویت کرد (Toye 1993). این نکته مهمی است،

-
1. liberalization
 2. big bang
 3. New Political Economy
 4. Anne Krueger
 5. Jagdish Bhagwati

زیرا درحالی‌که اقتصاد نئوکلاسیک به شدت به نفع تجارت آزاد است، اما به لحاظ نظری و تجربی به‌شکل متعادل‌کننده‌ای ثابت نکرده بود که تجارت آزاد منافع مالی قابل‌توجهی را در پی دارد. بیشتر دستاوردهای نئوکلاسیک روان‌شناختی بود - مردم به دلیل دسترسی به محصولات متنوع‌تر، مطلوبیت بیشتری خواهند داشت. بنابراین تقویت استدلال به نفع تجارت آزاد، به‌علت زیان‌های ناشی از حمایت به جای منافع ناشی از تجارت، برای دیدگاه نئوکلاسیک و نئولیبرال مهم بود.

مطالعه رابرت بیتس^۱ (۱۹۸۱) با استفاده از چارچوب NPE و مبتنی بر تحلیل نئولیبرالی به مطالعه سوگیری شهری در سیاست‌های دولتی کشورهای درحال توسعه پرداخت. این سوگیری ظاهراً منجر به ساختار قیمت نابرابر برای تولید روستایی شد. بیتس توضیح داد که این سوگیری به دلیل نفوذ نامتناسب صنعتگران شهری هم‌پیمان با طبقه کارگر شهری بر سیاست دولتی در کشورهای درحال توسعه است. بیتس با توجه به اعتقاد نئولیبرال به مزیت نسبی، این سوگیری را برای توسعه غیرمولد تلقی کرد. کار وی در بانک جهانی به‌ویژه در آفریقا بسیار تأثیرگذار بود و به‌زودی پس از انتشار اولویت‌های کلیدی بانک، در آنجا «قیمت‌ها درست شد»، یعنی یارانه‌های قیمت و یارانه متقاطع^۲ حذف شد (Rapley 2002). مسئله قیمت کاملاً پیچیده است. از یک سو شواهدی وجود دارد که سوگیری شهری و به‌هم‌زدن قیمت‌ها^۳ بخشی از داستان صنعتی شدن موفقیت‌آمیز آسیای شرقی بود، اما به‌همان اندازه نمونه‌هایی وجود دارد از اینکه به‌هم‌زدن قیمت‌ها مانع توسعه آنها شده است. به‌هم‌زدن قیمت‌ها روش متداولی برای حمایت از فقرا در جامعه شده است. این بدان علت است که در کشورهای دارای ساختار اداری توسعه‌نیافته، یارانه‌های قیمت راه نسبتاً ساده‌ای برای حمایت است.

-
1. Robert Bates
 2. cross-subsidization
 3. getting prices wrong

انتقادات نئولیبرال در مطالعات تجارت سه‌جلدی اداره ملی تحقیقات اقتصادی^۱ (NBER) و کتاب فقر/اقتصاد توسعه^۲ دیپاک لال^۳ (۱۹۸۳/۲۰۰۲) به شکل مؤثری بیان شد. هر دو مطالعه به بی‌اعتبار کردن ISI کمک کرد. گزارش NBER توسط تیمی به رهبری کروگر (۱۹۸۳) تهیه شد و یک دوگانگی ساده‌انگارانه بین ISI و EOI را برقرار کرد. سیاست EOI ظاهراً به‌طور کامل توسط بیرهای آسیای شرقی با موفقیت اجرا شد. مطالعه NBER بیان می‌کند که در کشورهای پیروی‌کننده از ISI، مداخلات دولت قیمت‌های نسبی را منحرف می‌کند و موجب ارزان‌تر شدن نسبی سرمایه و گران‌تر شدن نیروی کار می‌شود و همین امر موجب از بین رفتن بسیاری از صنایع کاربر سستی که در عین حال ایجادکننده‌ی شغل‌های معدود هستند، شده است (Rapley 2002). راه حل پیشنهادی برای این مشکل، بدون تعجب، کاهش مداخله دولت در کل حیطه اقتصاد بود. کتاب لال (۲۰۰۲) حتی به شکل گسترده‌تر به آنچه «اصول جزمی مداخله‌گرایانه»^۴ نامیده می‌شود، تاخت. فصل اول این کتاب، پنداره توسعه بعد از جنگ پیرامون نیاز به دولت‌ها برای ارتقای توسعه اقتصادی از طریق تحریف در مکانیسم قیمت، کنترل تجارت آزاد و بازتوزیع ثروت را مورد نقد قرار می‌دهد و ادامه کتاب به احیای مرکزیت «اصلاح قیمت‌ها» و اثبات اینکه شکست‌های دولت بدتر از شکست‌های بازار است، اختصاص دارد.

اقتصاد سیاسی جدید و نئولیبرالیسم به شکل چشمگیری موجب «نگاه عمیقاً بدبینانه به دولت در کشورهای درحال توسعه» می‌شود (Toye 1993). این قضیه که افراد تنها بر مبنای نفع شخصی برانگیخته می‌شوند، همان‌گونه که جان تویه (۱۹۹۳) خاطر نشان کرد، فرضی «مهیج در دامنه و ادعای خود» است که به بدبینی دیدگاه جبرگرایی^۵ درباره‌ی ظرفیت دولت‌ها در کشورهای درحال توسعه برای اجرای سیاست‌های «دقیق»

-
1. National Bureau of Economic Research
 2. The Poverty of Development Economics
 3. Deepak Lal
 4. dirigiste dogma
 5. determinism

دامن می‌زند. این سوگیری، علی‌رغم ادعایش به عنوان اقتصاد «سیاسی»، بر ناتوانی اساسی خود برای تحلیل اجتماعی - سیاسی تاریخ‌محور روابط حکومت - بازار - جامعه مدنی تأثیر دارد. همچنین، اقتصاد توسعه نئولیبرال وجود دولت‌های ملی و سرمایه‌داری لیبرال را «توجیه کرد» (Berger 2004).

به‌طور خلاصه، تحلیل نئولیبرال از مشکلات کشورهای در حال توسعه شامل سه ایده مرتبط به هم است: بخش عمومی بیش از حد گسترش یافته است؛ تأکید بیش از اندازه‌ای بر تشکیل سرمایه فیزیکی اغلب به ضرر تشکیل سرمایه انسانی وجود دارد؛ و جهان سوم، کنترل‌های اقتصادی بسیار زیادی به وجود آورده است که بازار را منحرف می‌کنند (Toye 1993). این تحلیل تا دو دهه بر اقتصاد توسعه ارتدکس حاکم بود. در نتیجه نوشتارهای اقتصاد توسعه معاصر گرایش به تمرکز بر مسائل افزایش کارایی و بهره‌وری اقتصادی در بخش‌های خاص داشته است، برخلاف آثار اولیه که بر مسائل کلی‌تر رشد اقتصادی و انباشت سرمایه تمرکز کرده بودند (Nayyar 2003).

تحلیل‌های نئولیبرال به شکل گسترده میان سیاست‌گذاران نیز پذیرفته شد. این امر به دلیل ظهور همزمان آن با بحران‌های اقتصادی دهه ۱۹۷۰ بود که نئولیبرال ظاهراً مدعی بود توضیح و راه‌حلی برای آنها دارد. علاوه بر این، «تردید و نگرانی گسترده‌ای در مورد درایت فعالیت دولت در بسیاری از کشورهای در حال توسعه ...» و «حقایقی» در تحلیل نئولیبرال وجود داشت (Toye 1993). همچنین، پژوهشگران اتاق فکرهای کاملاً مجهز بانک جهانی و بسیاری از رسانه‌ها شروع به اشاعه دیدگاه نئولیبرال کردند (George 1997, Toye 1993). هرچند بیش از هر چیزی، انتخاب دولت ریگان^۱ در ایالات متحده به اقتصاد نئولیبرال مشروعیت بخشید؛ دستگاه حکومت دستورالعمل‌های نئولیبرالی را برای تغییر شکل نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به کار گرفت و نئولیبرالیسم را به شکل مستقیم و از طریق نهادهای بین‌المللی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در سطح جهان رواج داد. البته لازم نبود که همه کشورهای

1. Reagan

در حال توسعه در مسیر توسعه نئولیبرالی قرار داده شوند؛ رژیم‌های نئولیبرال در بسیاری از کشورهای در حال توسعه بر نخبگان غلبه کردند، هرچند در همه آنها این کار با ابزار دموکراتیک صورت نگرفت.

جان ویلیامسون^۱ در سال ۱۹۹۰، استراتژی توسعه مربوط به نئولیبرالیسم را اجماع واشنگتن نامید، زیرا این استراتژی در واشنگتن بین خزانه‌داری ایالات متحده، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول شکل گرفت (Fine 2001). این استراتژی یک شبهه پدیدار نشد، بلکه طی سال‌های کوتاهی - در اوایل دهه ۱۹۸۰ - مجموعه مشتری از تجویزهای سیاستی را می‌توان یافت. این تجویزها شامل دو مرحله بود: نخست، سیاست‌هایی برای دستیابی به تثبیت کوتاه‌مدت اقتصاد کلان که به سرعت از طریق اصلاحات «انفجار بزرگ» انجام شد؛ و مرحله دوم، سیاست‌هایی که به وسیله زنجیره‌ای از اصلاحات اقتصاد خرد مفصل به تغییر ساختاری بلندمدت کمک می‌کند (کادر بعدی را ببینید).

به دنبال بحران دهه‌ی سال ۱۹۸۲، مشروط‌بودن وام‌ها و کمک، راه اصلی برای اجرای تجویزهای سیاستی نئولیبرالی بود. با این حال، در نهایت، تجویزهای سیاستی نئولیبرالی برای توسعه موفق‌تر از سیاست‌های کینزی نبوده‌اند (Rapley 2002, Rodrik 2007). در واقع، بسیاری از کشورهای جنوب صحرای آفریقا دهه ۱۹۸۰ را با پیروی از این تجویزها به پایان رساندند و دهه ۱۹۹۰ اوضاع آنها حتی بدتر از هنگام شروع بود، و این امر ثابت کرد که هزینه‌های اجتماعی نئولیبرالیسم بسیار بالا بوده است. این شکست منجر به زیر سؤال رفتن تجویزهای سیاستی و چارچوب نظری بنیادی نئولیبرالیسم شد.

1. John Williamson

اجماع‌واشنگتن

مرحله اول: تثبیت اقتصادی

۱. ریاضت بودجه‌ای برای کنترل کسری‌ها - کاهش چشمگیر در مخارج متناوب، به‌ویژه کاهش در اشتغال بخش عمومی، برنامه‌های بخش اجتماعی و برنامه‌های سرمایه‌گذاری.
۲. کاهش ارزش پول ملی - و پایان‌دادن به کنترل پول یا، حداقل، پایان‌دادن به سیاست‌های متعدد نرخ ارز.
۳. آزادسازی قیمت‌ها - که اغلب «اصلاح‌کردن قیمت‌ها» نامیده می‌شود، یعنی پایان‌دادن به یارانه‌ها و کنترل‌های قیمتی.

مرحله دوم: اصلاح ساختاری

۱. آزادسازی تجاری - کاهش و حذف تعرفه‌ها و سهمیه‌ها؛ تمرکز بر صادرات.
۲. خصوصی‌سازی بنگاه‌ها و خدمات رفاهی دولتی.
۳. اصلاح مالیات‌ها - ترجیح مالیات بر ارزش‌افزوده که بار مالیاتی بر طبقه‌های پایین‌تر و متوسط و معافیت‌های مالیاتی برای سرمایه‌گذاری هدفمند را افزایش می‌دهد.
۴. «اصلاحات» ارضی - یک نام بی‌مسمأ، که اساساً به تضمین امنیت و ثبات مالکیت خصوصی اشاره می‌کند.
۵. تنظیم مقررات بانکی - تغییرات مفصل در قوانین مصوب، خصوصی‌سازی بانک‌های دولتی و استقرار یک بانک مرکزی مستقل.
۶. آزادسازی جابه‌جایی سرمایه، یعنی حذف کنترل ارز.
۷. در اواخر دهه ۱۹۸۰، تمرکز بر کاهش فقر و شبکه‌های امنیت اجتماعی اضافه شد. تمرکز بر کاهش مخارج اجتماعی کلی و «خدمات‌دهی» گزینشی به فقیرترین اقشار بود (یک رویکرد ظاهراً کم‌هزینه و کارا).
۸. حکمرانی خوب^۱ - در دهه ۱۹۸۰، این موضوع اساساً به معنای برگزاری انتخابات چندحزبی بود.

(Chossudovsky 1997)

در واقع، طی دوره سلطه نئولیبرالیسم، بسیاری از اقتصاددانان نئوکلاسیک رویکردهای نسبتاً متنوع‌تر خود را دنبال کردند. مثال خوب این قضیه دنی رودریک^۲ (۲۰۰۷) است. وی تعهد به تحلیل نئوکلاسیکی را با آزادبودن بررسی طیف وسیعی از گزینه‌های سیاستی

1. good governance
2. Dani Rodrik

مبتنی بر وضعیت خاص هر کشور ترکیب می‌کند. به عنوان مثال، رودریک در تحلیل محدودیت‌ها در تولید کشاورزی چین پیش از گذار، خاطر نشان می‌کند درحالی‌که اولین و بهترین راه حل اقتصاددانان خصوصی‌سازی زمین بوده است، چنین رویکردی پایه مالیاتی کشور را کاهش می‌داد، قیمت مواد غذایی شهری را افزایش می‌داد و بر از دشواری‌های قانونی و اداری بود. در این زمینه، چین با به کارگیری رویکرد نظام قیمتی دوگانه از این مشکلات اجتناب کرد و همچنان انگیزه‌هایی برای افزایش تولید خصوصی ایجاد کرد (Rodrik 2007). نمونه دیگر آمارتیا سن^۱ (۱۹۹۹) است، اقتصاددان توسعه‌ای که در مکتب نئوکلاسیک پرورش یافت و الزام نئوکلاسیک به معیار مطلوبیت به عنوان راه اندازه‌گیری بهروزی (رفاه) افراد را به چالش کشید (Bardhan 1993). به عقیده سن لازم است که توسعه به عنوان یک فرآیند گسترده‌تر در نظر گرفته شود که هدف آن دستیابی به آزادی‌های انسانی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ذاتی برای محدودترین افراد - یعنی فقرا و تهیدستان - است. آزادی باید هدف و ابزار توسعه باشد، آزادی باید سازنده و ابزاری باشد. آزادی ابزاری شامل «(۱) آزادی‌های سیاسی، (۲) تسهیلات اقتصادی، (۳) فرصت‌های اجتماعی، (۴) تضمین‌های شفاف و (۵) امنیت حفاظتی» است (Sen 1999).

در اواخر دهه ۱۹۹۰، یک مسیر جدید قابل تشخیص در میان اقتصاد توسعه نئوکلاسیک وجود داشت که عموماً می‌تواند رویکرد تأثیرگذار اقتصاد نهادی جدید^۲ (NIE) نامیده شود. NIE طی دهه گذشته تأثیر زیادی بر اقتصاد توسعه داشته است و با مجموعه‌ای از تجویزهای سیاستی که اجماع پساواشنگتن^۳ نامیده می‌شوند، همخوانی داشته است.

-
1. Amartya Sen
 2. New Institutional Economics
 3. post-Washington Consensus

۵. اقتصاد نهادی جدید و اقتصاد توسعه

اقتصاد نهادی جدید، دیدگاه‌های اقتصاددانان راجع به آنچه به منزله شکست‌های بازار است را بسط می‌دهد. NIE، مسائل شکست اطلاعات و هزینه‌های مبادله را به مشکلات مربوط به برون‌زاها، بازده‌های فزاینده نسبت به مقیاس و انحصارات اضافه کرد. برنامه پژوهشی NIE شامل این موارد است: حقوق مالکیت، انتخاب عمومی، تاریخ و شناخت اقتصادی کمی. گنجاندن این ابعاد جدید، برخلاف دیدگاه نئولیبرال درمورد بازارهای کارآمد کامل، منجر به تصویری از بازارها با نواقص گسترده شد (Fine 2001). همان‌گونه که داگلاس نورث^۱ - یکی از پژوهشگران برجسته NIE - توضیح داد، اقتصاد نهادی جدید: «تلاشی در جهت وارد کردن نظریه نهادها در اقتصاد است. باین‌حال، برخلاف بسیاری از تلاش‌های پیشین برای براندازی یا جایگزینی نظریه نئوکلاسیک، NIE بر مبنای نظریه نئوکلاسیک شکل می‌گیرد و نظریه نئوکلاسیک را اصلاح و گسترش می‌دهد تا به این نظریه این امکان را بدهد که به طیف کاملی از مسائلی بپردازد که پیش از این ورای بینش آن بودند» (North 1998).

اقتصاد نهادی جدید برخلاف آماریتیا سن، فردگرایی روش‌شناختی یا فرض حداکثرسازی مطلوبیت را زیر سؤال نمی‌برد، ولی مفهوم عقلانیت ابزاری نئوکلاسیک را به نفع عقلانیت محدود رد می‌کند. عقلانیت محدود به این ایده می‌پردازد که عقلانیت انسان توسط عواملی همچون عوامل زیر محدود می‌شود: «انفعال هیجانی، توانایی شناختی محدود و اطلاعات ناقص» (Kaufman 2007). این امر فضا را برای توضیح وجود ساختارهای اجتماعی و نهادها توسط افرادی که آنها را، «درون و بین اشکال بازاری و غیر بازاری سازمان» خلق می‌کنند، ایجاد می‌کند و به نهادها و عوامل غیربازاری (یعنی اجتماعی) اجازه می‌دهد که در کاهش شکست بازار و در نتیجه بهبود عملکرد کارای بازارها نقشی کلیدی ایفا کنند (Fine 2001).

1. Douglass North

ژوزف استیگلیتز^۱ یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان NIE است که در مورد توسعه کار کرده است. وی در سال ۲۰۰۱ جایزه نوبل اقتصاد را به طور مشترک به خاطر مطالعه بر روی میزان عدم تقارن اطلاعات در بازارها دریافت کرد. این مطالعه، برخلاف این دیدگاه نئولیبرالی که بازارها آگاهی کامل دارند و کارا هستند، اثبات کرد که بازارها در معرض نواقص گسترده هستند. یکی از پیامدهای این مطالعه این بود که اقدام دولت می‌تواند در موقعیت‌هایی بسیار بیشتر از آنچه از سوی تحلیل‌های نئولیبرال و حتی نئوکلاسیک مجاز دانسته می‌شود، کارا باشد (Greenwald and Stiglitz 1986). اگر این موضوع برای کشورهای توسعه‌یافته درست باشد، در کشورهای در حال توسعه بیشتر صادق است. استیگلیتز پس از تبدیل شدن به اقتصاددان ارشد بانک جهانی در سال ۱۹۹۷، بیشتر به کشورهای در حال توسعه پرداخت. این دوره دقیقاً چندماه پیش از شروع بحران مالی آسیا بود. استیگلیتز به منتقد مشهور صندوق بین‌المللی پول و رویکرد «یک‌اندازه واحد برای همه»^۲ این صندوق جهت توسعه‌یافتن، تبدیل شد.

استیگلیتز (۲۰۰۲) فشار نئولیبرال برای «انفجار بزرگ» آزادسازی بازار سرمایه را مورد انتقاد قرار داده است. وی استدلال می‌کند شواهد کمی وجود دارد که این آزادسازی، رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد و بدون توجه به ترتیب و زمان‌بندی اصلاحات، این استراتژی ممکن است بیش از آنکه مفید باشد موجب خسارت شود. در واقع، این مورد است که به‌طور کلی در میان اقتصاددانان جریان اصلی بیشترین تردیدها را نسبت به آزادسازی بازار سرمایه به‌وجود آورده است (Broad 2004). استیگلیتز در مورد آزادسازی تجاری اذعان می‌کند که توسعه شرق آسیا تاحدی نتیجه مداخله و گسترش دولت به جای بازار آزاد بود، اگرچه وی استدلال می‌کند که «حرکت به‌سوی تجارت بین‌الملل به بسیاری از کشورها کمک کرده است تا نسبت به کشورهایی که این کار را نکرده‌اند، سریع‌تر رشد کنند» (Stiglitz 2002). همچنین وی متمایل به رهاکردن خصوصی‌سازی نیست،

1. Joseph Stiglitz

2. one-size - fits- all

هرچند بر لزوم رژیم‌های نظارتی دولتی قوی تأکید می‌کند (Stiglitz 2006, Broad 2004).

اجماع پساواشنگتن

- ادامه رویکرد محافظه‌کارانه نئولیبرال به سیاست پولی و مالی، که باتوجه به نگرانی‌ها در مورد شکست بازار و قابلیت اجرا برای شرایط محلی، به سرعت و توالی آزادسازی بیشتر اهمیت می‌دهد (Broad 2004).
- رهاکردن رویکردهای توسعه‌ای «یک اندازه واحد برای همه»، موجب توجه بیشتری به شرایط خاص هر کشور می‌شود. این امر باید منجر به تحلیل اجتماعی و اقتصادی بهتری در مورد شرایط محلی و همچنین در نظر گرفتن تأثیرات جهانی و منطقه‌ای شود.
- مالکیت دولتی گیرنده برنامه‌ها و پروژه‌های توسعه.
- گسترش نقش دولت به عنوان مکمل، و نه جانشین، بازارها؛ این نوع به‌طور کلی شکل ضعیفی از دولت است، به معنای دتارک دولتی محیط سیاستی مناسب برای کسب‌وکار - یک دولت فعال حامی سرمایه‌داری (Cammack 2003).
- نگرانی بزرگتر نسبت به شکست بازار تا مکمل تمرکز نئولیبرال بر شکست دولت باشد. این امر می‌تواند تحلیل بازار قبل از خصوصی‌سازی را ترویج کند و موجب توجه بیشتر به توالی برنامه‌های اصلاحی به‌ویژه توسعه چارچوب‌های نظارتی مناسب برای شرایط محلی پیش از آزادسازی شود.
- توجه بیشتر به تمرکززدایی به‌عنوان یک تجویز سیاستی برای افزایش مشارکت، تضمین می‌کند که نیازهای محلی برآورده شوند و حکمرانی بهبود یابد.
- گسترش مشارکت محلی در برنامه‌ریزی، طراحی و اجرای فعالیت‌ها و تمرکز تحلیلی بر سرمایه اجتماعی.
- توجه بیشتر به هزینه‌های اجتماعی تعدیل و به‌طور کلی فقر.
- یک رویکرد نسبتاً جامع‌تر به بهداشت و آموزش.
- از نو سامان دادن اهمیت به فساد، بر مبنای این دیدگاه NIE که فساد محصول شکست‌های دولت و بازار است.

منبع: اینگل در دست چاپ

اقتصاد نهادی جدید با مجموعه‌ای از تجویزها که اجماع پساواشنگتن نامیده می‌شوند پیوند خورده است (کادر بالا را ببینید). این اجماع دغدغه‌ها و علایق نظری، نظریه

توسعه‌ی جریان اصلی را گسترش داد. اساساً، NIE و اجماع پساواشنگتن برخی از دشمنی‌های نئولیبرالیسم با دولت را گسترش داد و (یا) تعدیل کرد و بیشتر بر بخش اجتماعی و مبارزه با فقر و بهبود رشد اقتصادی تمرکز کرد. باوجوداین، واژه «پسا» در اینجا نشان‌دهنده‌ی پیوستگی‌های نظری و عملی اجماع پساواشنگتن با اجماع واشنگتن است نه اینکه جایگزین آن شده باشد. همچنین شایان توجه است تا آنجا که برخی مباحث نشان می‌دهند راهکار واقعی توسعه ازسوی انجام‌دهندگان، یعنی نهادهای مالی بین‌المللی و امثال آن، اجرا نشده است.

ع. نتیجه‌گیری

به‌طور کلی نظریه توسعه گرایش به انعکاس روندها در نظریه اقتصادی داشته است - هر دو نظریه بین اعتقاد به بازار آزادتر و رویکردهای مداخله‌گرایانه‌تر در حرکت بوده‌اند و ما اغلب شاهد احیای علایق به‌ویژه به رویکردها یا مسائل هستیم. یک نمونه از این امر را می‌توان در کار جفری ساکس^۱ مشاهده کرد. وی در اصل یک نظریه‌پرداز توسعه‌ای نئولیبرال است، اما در اواخر دهه ۱۹۹۰ وی تا حدی مکاشفه داشت - وی نه‌تنها نسبت به سیاست‌های نئولیبرال اندکی محتاط‌تر شد بلکه حامی کمک‌های مالی شد، و در واقع اکنون وی در سطح جهانی یکی از بهترین مدافعان «کمک بزرگ» (به‌ویژه برای آفریقا) است. وی در کتاب *پایان فقر: فرصت‌های اقتصادی عصر ما*^۲ (۲۰۰۵)، «فشار بزرگ» برای کشورهای فقیر را پیشنهاد کرد؛ در آغاز از طریق دوبرابر کردن کمک خارجی تا سطح حداقل ۱۰۰ میلیارد دلار در سال و سپس دوبرابر کردن مجدد تا سال ۲۰۱۵. در این فرمول‌بندی تازه، کمک مجدد، «شکاف مالی» بین آنچه کشورهای درحال توسعه لازم دارند «تا از تله فقر رهایی یابند و رشد خود را آغاز کنند» و آنچه در حقیقت نیاز دارند، را پر می‌کند (Sachs 2005). در دهه ۱۹۵۰، ساختارگرایان - به‌ویژه روزنشتاین - رودان به نفع «فشار بزرگ» برای تأمین مالی برآورده کردن نیازهای زیربنایی کشورهای

1. Jeffrey Sachs

2. The End of Poverty: Economic Possibilities for Our Time

در حال توسعه استدلال کرده‌اند. تفاوت اصلی در این است که ساکس خواهان کمک‌های توسعه‌ای جهت تأمین مالی بسته‌ای از مداخلات پوشش‌دهنده‌ی نیازهای ضروری فقرا است. ایده‌ی برآورده کردن نیازهای اساسی نیز پیشینه‌ی تاریخی محکمی دارد - این رویکرد دولتی بانک جهانی و دیگر آژانس‌های توسعه در طول دهه ۱۹۷۰ بود. نظریه ساکس می‌تواند همراستایی بیشتری با نظریه نوسازی داشته باشد، زیرا ساکس تأمل اندکی در مورد علل فقر دارد. ساکس اشاراتی به حوادث جغرافیایی و آب‌وهوایی دارد، اما به نظر وی «توسعه نیافتگی» گامی است که می‌توان آن را با کمک به بالا رفتن از نردبان توسعه مغلوب کرد (Broad 2006). ساکس همچنین کاملاً معتقد به برنامه‌ریزی جامع و تکنوکراتی برای برآورده کردن نیازهای فقرا است - میراثی از اقتصاد کینزی و نظریه نوسازی و پهنه‌ای که در آن شکست‌های چشمگیر فراوان و موفقیت‌های گاه‌وبی‌گاه دیده شده است.

آنچه کار ساکس و اهمیت وی را نیز نشان می‌دهد این است که نئولیبرالیسم تاحدی در زمینه تسلط در اقتصاد توسعه در حال افول است. کار ساکس باز هم دشمنی کمتر با دولت را اندکی افزایش می‌دهد و بیشتر نگران رفاه فقرا است. اما همچنین نشان می‌دهد که بیشتر کشورهای در حال توسعه این ایده یا دیدگاه محدود را دارند که «توسعه» توسط رشد در درآمد ملی یا GDP اندازه‌گیری می‌شود. جایگزینی که ما برای این رویکرد محدود مورد بررسی قرار دادیم کار سن است. سن مرکزیت مطلوبیت در اقتصاد توسعه را به چالش کشاند. ایده‌های وی به حقوق انسانی متعارف در راهکار توسعه کمک کرده است و جایگاه خوبی برای شروع هرگونه ارزیابی انتقادی از «توسعه» است. به همین ترتیب، تردیدهای ریشه‌ای‌تر زیادی در مورد جریان اصلی اقتصاد و ایده «عقلانیت» آن وجود دارد، به عنوان مثال کارهای مارشال ساهلینز^۱ (۱۹۷۴) یا وندانا شیوا^۲ (۱۹۸۹) به این موارد پرداخته‌اند. کار شیوا نشان می‌دهد که توسعه یا ترجیحاً

1. Marshall Sahlins

2. Vandana Shiva

«توسعه نادرست»^۱ به لحاظ فرهنگی سوگیرانه است، سبک‌های زندگی پایدار را خراب می‌کند و با انحراف منابع به‌سوی تولید محصولات تجاری و بزرگ‌مقیاس به جای استفاده از منابع در تولید نیازهای ضروری، شرایط کمیابی و فقر مادی واقعی را ایجاد می‌کند. این نوع رویکردها بسیاری از ناگفتنی‌ها و ضعف‌های اقتصاد توسعه سنتی را ثابت می‌کنند. تردیدهای اخیر راجع به گفتمان توسعه اقتصادی نئولیبرال که از درون جریان اصلی می‌آیند کاملاً محدود است و نسبت به آنچه به شیوه‌های مختلف توسط شیوا و سن یا نظریه‌پردازان وابستگی قدیمی‌تر نمایش داده شده است، فاقد دید وسیع‌تری دربارهٔ رهایی انسان است. درحالی‌که اقتصاد نهادی جدید تجویزهای توسعه‌ای جریان اصلی را زیر سؤال برده است، اما دید آن همچنان محدود است. جالب توجه است، این زیرسؤال‌رفتن محدودیت‌های جریان اصلی اقتصاد توسعه با توجه به وقایع امروزی عمیق‌تر شده است - بحران مالی جهانی نه تنها در محیط آکادمی بلکه در دولت و رسانه‌ها نیز دوباره توجهات را به اقتصاد سیاسی کینز و مارکس و دیگر متفکران معتبر جلب کرده است. این چیزی است که ستوده می‌شود زیرا لازم است که عمل سیاسی برای تحقق دگرگونی انسانی اصیل، ازسوی تحلیل اقتصادی سیاسی انتقادی مبتنی بر دیدگاه عدالت اجتماعی جهانی مورد حمایت واقع شود.

Online Resources

Centre for Global Development: <http://www.cgdev.org> - an independent, not-for-profit think tank working on global poverty and inequality, has a particular focus on US government activities.

1. maldevelopment



Development Gateway: <http://www.developmentgateway.org> – a development knowledge portal operated by a NGO with funding from donor governments, the World Bank and the UN Development Program.

Dev Zone: <http://www.dev-zone.org> – a New Zealand based site with a great database of up-to-date and independent research on international development and global issues.

Eldis: <http://www.eldis.org> – a development knowledge portal operated by the Institute of Development Studies, Sussex.

Real World Economics Review: <http://www.pgecon.net> – a journal dedicated to providing space for non-neoclassical scholars.

UNU-WIDER: <http://www.wider.unu.edu> – the United Nations University World Institute for Development Economics website.

World Bank: <http://www.worldbank.org> – the World Bank is one of the largest development organizations in the world. Each year it produces a World Development Report, which is generally a very good guide to current orthodox developing thinking.

References

Arrighi, G. (2007) *Adam Smith in Beijing: Lineages of the Twenty-First Century*. London, Verso.

Baran, P. (1957) *The Political Economy of Growth*. New York, Monthly Review Press.

Baran, P. & Sweezy, P. M. (1968) *Monopoly Capital: An Essay on the American Economic and Social Order*. Harmondsworth, Penguin.

- Bardhan, P. (1993) Economics of Development and the Development of Economics. *Journal of Economic Perspectives*. 7 (2), 129-142.
- Bates, R. H. (1981) *Markets and States in Tropical Africa*. Berkeley, University of California Press.
- Bauer, P. T. (1981) *Equality in the Third World and Economic Delusion*. Cambridge, Mass., Harvard University Press.
- Berger, M. T. (2004) *The Battle for Asia: From Decolonization to Globalization*. London and New York, RoutledgeCurzon.
- Bhagwati, J. N. (1982) Directly Unproductive Profit-Seeking (Dup) Activities. *Journal of Political Economy*. 90 (5), 988-1002.
- Broad, R. (2004) The Washington Consensus Meets the Global Backlash: Shifting Debates and Policies. *Globalizations*. 1 (2), 129-154.
- Broad, R. (2006) Research, Knowledge, and the Art of 'Paradigm Maintenance': The World Bank's Development Economics Vice-Presidency (DEC). *Review of International Political Economy*. 13 (3), 387-419.
- Cammack, P. (2003) What the World Bank Means by Poverty Reduction. *Staying Poor: Chronic Poverty and Development Policy*. IDPM, University of Manchester: 7-9 April.
- Chossudovsky, M. (1997) *The Globalisation of Poverty: Impacts of IMF and World Bank Reforms*. London, Zed Books.
- Dunkley, G. (2004) *Free Trade: Myth, Reality and Alternatives*. London, Zed Books.

- Engel, S. (in press) *The World Bank and the Post-Washington Consensus in Vietnam and Indonesia: Inheritance of Loss*. Routledge.
- Fine, B. (2001) *Social Capital Versus Social Theory: Political Economy and Social Science at the Turn of the Millennium*. London, Routledge.
- Frank, A. G. (1967) *Capitalism and Underdevelopment in Latin America*. London, Monthly Review Press.
- Gee, J. M. A. (1991) The Neoclassical School. In D. Mair & Miller, A. G. (eds.) *A Modern Guide to Economic Thought: An Introduction to Comparative Schools of Thought in Economics*. Aldershot, Edward Elgar.
- George, S. (1997) How to Win the War of Ideas: Lessons from the Gramscian Right. *Dissent*. 44 (3), 47-53.
- Greenwald, B. C. & Stiglitz, J. (1986) Externalities in Economies with Imperfect Information and Incomplete Markets. *Quarterly Journal of Economics*. 90 (2), 229-264.
- Hunt, E. K. (2002) *History of Economic Thought: A Critical Perspective*. New York, M.E. Sharpe.
- Kaufman, B. E. (2007) The Institutional Economics of John R. Commons: Complement and Substitute for Neoclassical Economic Theory. *Socio-Economic Review*. 2, 3-45.
- Keynes, J. M. (1973) *The General Theory of Employment, Interest and Money*. London, Macmillan for the Royal Economic Society.
- Krueger, A. O. (1974) The Political Economy of the Rent-Seeking Society. *American Economic Review*. 64, 291-303.

- Krueger, A. O. (1983) *Trade and Employment in Developing Countries, Volume 3 Synthesis and Conclusions*. Chicago, Chicago University Press for the National Bureau of Economic Research.
- Lal, D. (2002) *The Poverty of 'Development Economics'*. London, Institute of Economic Affairs and Profile Books Ltd.
- Larrain, J. (1989) *Theories of Underdevelopment*. Cambridge, Polity Press.
- Levitt, K. P. (2005) Raúl Prebisch and Arthur Lewis: The Two Basic Dualities of Development Economics. In K. S. Jomo (ed.) *The Pioneers of Development Economics: Great Economists on Development*. New Dehli, Tulika Books.
- Lewis, W. A. (1954) Economic Development with Unlimited Supplies of Labour. *Manchester School*. 22, 139-191.
- Little, I., Scitovsky, T. & Scott, M. (1970) *Industry and Trade in Some Developing Countries: A Comparative Study*. London, Oxford University Press for the Development Centre of the Organization for Economic Co-operation and Development.
- Love, J. (1991) The Orthodox Keynesian School. In D. Mair & Miller, A. G. (eds.) *A Modern Guide to Economic Thought: An Introduction to Comparative Schools of Thought in Economics*. Aldershot, Edward Elgar.
- Martinussen, J. (1997) *Society, State and Market: A Guide to Competing Theories of Development*. London, Zed Books.
- Meade, J. (1975) The Keynesian Revolution. In M. Keynes (ed.) *Essays on John Maynard Keynes*. Cambridge, Cambridge University Press.



- Nayyar, D. (2003) *Globalization and Development*. In H.-J. Chang (ed.) *Rethinking Development Economics*. London, Anthem Press.
- North, D. C. (1998) *The New Institutional Economics and Third World Development*. In J. Harriss, Hunter, J. & Lewis, C. M. (eds.) *The New Institutional Economics and Third World Development*. London, Routledge.
- Nurkse, R. (1953) *Problems of Capital Formation in Underdeveloped Countries*. New York, Oxford University Press.
- Patnaik, P. (2005) Karl Marx as a Development Economist. In K. S. Jomo (ed.) *The Pioneers of Development Economics: Great Economists on Development*. New Dehli, Tulika Books.
- Prebisch, R. (1950) *The Economic Development of Latin America and Its Principle Problems*. New York, United Nations.
- Rapley, J. (2002) *Understanding Development: Theory and Practice in the Third World*. Boulder, Colorado, Lynne Reinner Publishers Inc.
- Ricardo, D. (1821) *On the Principles of Political Economy and Taxation*. John Murray, Albermarle-Street. At <http://books.google.com.au/books?id=iUUJAAAAQAAJ&printsec=frontcover&dq=ricardo,+david +principles#PPP12,M1>,
- Robinson, J. (1978) *Contributions to Modern Economics*. Oxford, Blackwell.
- Rodrik, D. (2007) *One Economics, Many Recipes*. Princeton, Princeton University Press.
- Roll, E. (1973) *A History of Economic Thought*. London, Faber and Faber Ltd.

- Ros, J. (2005) *The Pioneers of Development Economics and Modern Growth Theory*. In K. S. Jomo & Reinert, E. S. (eds.) *The Origins of Development Economics: How Schools of Economic Thought Have Addressed Development*. New Dehli, Tulika Books and Zed Books.
- Rosenstein-Rodan, P. N. (1961) Notes on the Theory of the Big Push. In H. S. Ellis (ed.) *Economic Development for Latin America, Proceedings of a Conference Held by the International Economic Association*. New York, St Martin's Press.
- Sachs, J. (2005) *The End of Poverty: Economic Possibilities for Our Time*. New York, Penguin.
- Sahlins, M. (1974) *Stone Age Economics*. London, Tavistock Publications.
- Schultz, T. W. (1965) *Economic Crises in World Agriculture*. Ann Arbour, University of Michigan Press.
- Sen, A. (1999) *Development as Freedom*. Oxford, Oxford University Press.
- Shiva, V. (1989) *Staying Alive: Women, Ecology and Development*. London, Zed Book.
- Singer, H. W. (1950) The Distribution of Gains between Investing and Borrowing Countries. *American Economic Review*. 40 (2), 478.
- Smith, A. (1776 / 2001) *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*. At <http://www.adamsmith.org/smith/won-intro.htm>, accessed July 2009.
- Stiglitz, J. (2002) *Globalization and Its Discontents*. London, Penguin Books.



- Stiglitz, J. (2006) *Making Globalization Work*. London, Allen Lane.
- Szentes, T. (2005) Development in the History of Economics. In K. S. Jomo & Reinert, E. S. (eds.) *The Origins of Development Economics: How Schools of Thought Have Addressed Development*. London, Zed Books.
- Szirmai, A. (2005) *The Dynamics of Socio-Economic Development: An Introduction*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Todaro, M. P. (1985) *Economic Development in the Third World: An Introduction to Problems and Policies in a Global Perspective*. New York, Longman.
- Toye, J. (1993) *Dilemmas of Development*. Oxford, Blackwell Publishers.
- Willis, K. (2005) *Theories and Practices of Development*. New York, Routledge.